

ایمان از دیدگاه ملاصدرا

شهاب‌الدین وحیدی مهرجردی*

چکیده:

ایمان از محوری‌ترین عناصر ادیان به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که پرداختن به ماهیت و تعیین جایگاه آن در ادیان، یکی از اصلی‌ترین مباحث متکلمان ادیان بزرگ است. در این مقاله برآنیم تا به بررسی ایمان از دیدگاه ملاصدرا بپردازیم. بنابراین ضمن ارائه تعریف اجمالی از ایمان، به بررسی حقیقت، متعلق، انواع و مراتب آن از منظر ملاصدرا می‌پردازیم. از دیدگاه ایشان، ایمان اعتقاد قلبی صرف و از سنخ باور محض نیست؛ بلکه ایمان حاکی از اعتقاد قلبی به اصول و اقرار آن به زبان و عمل به ارکان و اعضاست که به خدا، فرشتگان، کتب، رسولان، قیامت و... تعلق می‌یابد.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، ایمان، حقیقت ایمان، متعلق ایمان، اعتقاد.

* عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

تاریخ تأیید: ۸۸/۵/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۱۸

طرح مسأله

تبیین مفهوم و ماهیت «ایمان» زمینه‌ساز بسیاری از مباحث فلسفی و کلامی شده و ذهن اندیشمندان مسلمان، مسیحی و یهودی بسیاری را به خود مشغول داشته است. به گفته ایزوتسو، اسلام‌شناس معروف ژاپنی، ایمان از لحاظ تاریخی، نخستین و مهم‌ترین مفهوم کلامی در اسلام بوده و در چند قرن نخستین فرهنگ اسلامی، چندین مسأله مهم پدید آورده است که برخی از آنها برای امت اسلامی در حال رشد، مسایلی حیاتی بودند. (۱۳۷۸: ۲۹) یکی از عمده‌ترین مباحث کلامی که از همان اوایل نزول قرآن مطرح بوده، مسأله ایمان و چیستی آن است. نقطه اوج درگیری و اختلاف در این مسأله مربوط به جنگ صفین است. خوارج به لحاظ تاریخی کسانی بودند که به تعیین حد و مرز ایمان و تفکیک مؤمن و کافر و استفاده از این عناوین برای مقاصد سیاسی و اجتماعی پرداختند. (شهرستانی، ۱۹۶۷: ۱/۱۱۴؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۸۶)

ایمان در سیر تاریخی خود، تعاریف متفاوت و گاه کاملاً متضادی را به خود دیده است؛ تا جایی که برخی ایمان را تنها یک دلبستگی قلبی و بدون هیچ‌گونه دخالت عمل در آن تلقی می‌کنند و در مقابل، برخی معتقدند ایمان چیزی جز عمل محض نیست. گروهی نیز برآنند که ایمان و عمل، قرین با یکدیگرند؛ یعنی اگرچه ایمان یک عقد و تعلق قلبی است، کار به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند؛ بلکه عمل نیز به عنوان یک رکن ضروری در مسأله ایمان و تحقیق آن لازم است. بنابراین ایمان اعتقاد قلبی است؛ به گونه‌ای که انسان به لوازم آن اعتقاد هم پای‌بند باشد و آن لوازم را در عمل از خود بروز دهد. ملاصدرا نیز به عنوان وامدار حکمت‌های مشاء و اشراق و عرفان نظری اسلامی از این قاعده مستثنا نیست و در سخنان خود به این مهم پرداخته است. اگرچه تفصیل دیدگاه ملاصدرا درباره ماهیت ایمان را در ادامه جویا خواهیم شد، به اجمال می‌توان چنین گفت که از نظر ایشان، ایمان باور و

اعتقاد قلبی صرف نیست؛ بلکه باید به زبان نیز بدان اقرار کرده، با عمل به ارکان و اعضا به لوازم آن پای‌بند بود.

تعریف ایمان

اصل کلمه ایمان، ماده «أَمَنَ» است که برای آن معانی لغوی متعددی ذکر کرده‌اند؛ مانند اعتماد کردن، زنده‌ار کردن، کسی را در دامن قرار دادن، ایمن گردانیدن، فروتنی نمودن و تصدیق کردن. در مقابل ایمان نیز تکذیب کردن است. در *تاج‌العروس* درباره ایمان چنین آمده که «اتفاق اهل علم از لغویون بر این است که ایمان، تصدیق و جزم به آن چیز است؛ البته تصدیق به قلب و اگر کسی معتقد به تصدیق به قلب نباشد، منافق است یا جاهل.» همچنین گفته شده «ایمان فقط اقرار به زبان می‌باشد و نیز به معنای ثقه و اطمینان و اظهار خضوع و قبول شریعت و آنچه نبی(ص) آورده است، نیز به کار می‌رود.» در ادامه آمده است «در ایمان سه چیز جمع شده است: تحقیق (تصدیق) به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان.» (زیبیدی، ۱۳۰۶: ۹ / «أَمَن»)

البته این سه رکن در تعریف حضرت علی(ع) از ایمان نیز وجود دارد که فرموده‌اند: «ایمان عبارت است از اقرار به زبان، اعتقاد به قلب و عمل به ارکان.» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲ / ۵۰۵)

در *لسان‌العرب* نیز آمده است که ایمان از آمن می‌آید که ضد آن خوف می‌باشد. ضد ایمان نیز کفر است و ایمان به معنای تصدیق و ضد آن تکذیب می‌باشد. اصل در ایمان، دخول در صدق امانتی است که خداوند در او به ودیعه گذاشته است و زمانی که به تصدیق قلبی و زبانی اعتقاد داشته باشد، امانتش را ادا کرده و او مؤمن است و در مقابل، کسی که به تصدیق قلبی اعتقاد نداشته باشد، امانتی را که خداوند در او به ودیعه گذاشته، ادا نکرده و منافق است. (۱ / ۲۲۳)

ابن عباس در حدیثی، همین مضمون را به‌طور خلاصه بیان کرده، می‌گوید:

«ایمان امانت است و کسی که امانت ندارد، دینی به گردن او نیست.» (ابی‌یعلی موصولی، بی‌تا: ۴/۳۴۳)
در کتاب مجمع‌البحرین نیز چنین آمده است:

ایمان به معنای تصدیق مطلق است و آن عبارت است از تصدیق وجود و صفات خداوند و همچنین تصدیق انبیا و پیامبران و آنچه از طرف خداوند برای انسان‌ها آورده‌اند و تصدیق کتب الاهی و آنچه در آن کتب است و تصدیق بعثت مردگان، میزان، بهشت، دوزخ، ملائکه، پاداش و عقوبت و... (طریحی، بی‌تا: ۶/«عقل»)

بنابراین مؤمن کسی است که به خدا و پیامبر و آنچه او از طرف خدا آورده است، ایمان بیاورد و آنها را تصدیق کند و علاوه بر این، به فرائض الاهی و اوامر و نواهی او جامه عمل ببوشاند؛ بدون آنکه کوچک‌ترین شکی به خود راه دهد. در این صورت است که او شخصی مسلم و مؤمن خواهد بود.
در اصطلاح خاص متکلمان، ایمان به پنج معنا اطلاق می‌گردد: کار دل، کار زبان، کار دل و زبان، کردار نیک (طاعات) و آمیزه‌ای از کار دل و زبان و کردار نیک. (گروه مؤلفان، ۱۳۷۲: ۱/«ایمان»)

گروهی دیگر معتقدند ایمان اصلی دارد و فرعی؛ اصل آن تصدیق به دل و فرع آن، مراعات امر است. هر که طاعت بیشتری داشته باشد، امن او از عقوبت زیادتر است و بنابراین علت امن و ایمان، مراعات اوامر و طاعات است. (سجادی، ۱۳۷۰: ایمان)
گروهی دیگر، ایمان را دارای مراتب شدت و ضعف می‌دانند و آن را از جهت شدت و ضعف و نقصان و کمال عمل قابل زیادت و کاستی می‌شمرند.^۱
از مجموع چنین گفته شد، می‌توان چنان نتیجه گرفت که ایمان بر دو قسم است: ایمان در ظاهر که اقرار است و دیگری ایمان به باطن و تصدیق به قلب. در

۱. مانند بعضی از فرقه‌های مرجئه.

قسم اول، علاوه بر اعتقاد قلبی، عمل هم لازم است و نیز دارای شدت و ضعف است و هر چه این ایمان بیشتر باشد، ایمنی از عقوبت نیز زیادتر خواهد بود.

ارکان ایمان

شدت و ضعف در بروز و ظهور ایمان و تفاوت آن از شخصی به شخصی، سبب شده است که ایمان از دیرباز مقوله‌ای ذومراتب تلقی شود که البته این یک واقعیت ملموس و منطقی است. بعضی از بزرگان متصوفه گفته‌اند: «ایمان دارای چهار رکن است که عبارتند از: ۱. توحید بی‌حد؛ ۲. ذکر بی‌قطع؛ ۳. حال بی‌نعت؛ ۴. وجد بی‌وقت.» (همان)

توحید بی‌حد یعنی خدای قادر که هیچ‌گونه حد و محدودیتی برای او قابل تصور نیست و اوست که بر همه‌چیز قادر و تواناست. ذکر بی‌قطع یعنی اینکه دائماً در حال ذکر باشد. حال بی‌نعت یعنی آنچه گوید، به وقت خویش گوید و تا خویش را در مقام نیابد، از آن مقام سخن نگوید. معنای وجد بی‌وقت هم آن است که به هر وقت، حق را شاهد باشد و کسی که ایمانش قوی است، به جهان وجود و مافیها بی‌اعتنا خواهد بود.

آثار ایمان

آثار ایمان عبارتند از: خوف، رجا، شکر، صبر، محبت، معرفت، ثبات، یقین، خضوع، تواضع، انقیاد و فرمان‌برداری که ایمان بدون این اوصاف بقا ندارد. (همان) البته این یک نگرش عرفانی به مقوله ایمان است و لزوماً نمی‌تواند درست‌ترین مراتب را برای ایمان ذکر کند.

در حدیثی از امام ششم شیعیان آمده است: خداوند ایمان را هفت قسمت کرد: ۱. راستگویی؛ ۲. یقین؛ ۳. رضا؛ ۴. نیکوکاری؛ ۵. وفا؛ ۶. علم؛ ۷. بردباری؛ سپس آن را میان مردم تقسیم فرمود. به هر کس که هفت سهم از ایمان را داد، ایمان او

کامل است و به برخی، یک سهم ارزانی داشت و به برخی، دو سهم، سه سهم تا هفت سهم. (کلینی، بی تا: ۳ / ۷۰)

نتیجه اینکه، استعداد و قابلیت افراد در پذیرش ایمان مختلف است و خداوند هر کس را به اندازه استعدادش مکلف نموده است و بازخواست می کند.

ایمان از منظر ملاصدرا

۱. حقیقت ایمان

سخن درباره حقیقت و ماهیت ایمان از دیدگاه صدرا را می توان با طرح چند پرسش آغاز کرد: اول آنکه، آیا ایشان تعریفی حقیقی و منطقی از ایمان ارائه داده است یا خیر؟ اگر تعریفی ارائه داده اند، جنس و فصل آن تعریف چیست و اگر دارای جنس و فصل نیست، پس وی از چه راهی ایمان را می شناسد و می شناساند؟

با مراجعه به آثار ملاصدرا، تعریفی منطقی از ایمان در آنها به چشم نمی خورد. ایشان بیشتر سعی در شناساندن ایمان از طریق آیات قرآنی، روایات معصومان و تبیین ویژگی های مؤمنان نموده است.

صدرا در جایی می گوید:

بدان که ایمان و سایر مقامات دینی و معالم شریعت سیدالمرسلین (ص) منحصرأ در سه امر تنظیم یافته است: معارف، احوال و اعمال. اما معارف، اصول دین است که احوال را نتیجه داده و احوال نیز اعمال را بر جای می گذارد. مراد از معارف، علم به خداوند، صفات و افعال او، کتب الاهی رسولان و روز رستاخیز است و مراد از احوال، جدا شدن و بریدن از غرائز و آلودگی های نفسانی از قبیل شهوت، غضب، حب و دوستی دنیا، جاه و مقام است و مراد از اعمال نیز انجام دادن واجباتی است که خداوند به آن فرمان داده و همچنین ترک محرمانی که خداوند متعال انسان را از انجام آن نهی فرموده است. (۱۳۶۷: ۲ / ۲۰۳؛ ۱۳۶۳ الف: ۱ / ۲۴۹)

شاید بتوان این بیان وی را که «ایمان جمع بین اعتقاد قلبی به اصول و اقرار آن به زبان و نیز عمل به ارکان و اعضا است» با این کلام نورانی امیرالمؤمنین (ع) مطابق دانست که در تعریف ایمان فرموده‌اند: «ایمان عبارت است از اعتقاد به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضا و ارکان.» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲/ ۵۰۵)

از قرآن کریم نیز چنین استنباط می‌شود که ایمان فقط زبانی نیست؛ بلکه باید از زبان بگذرد و بر دل جاری شود^۱ و چنین ایمانی است که همراه با معرفت و تصدیق کشفی بوده، عرفانی و برهانی محسوب می‌شود؛ البته چنین ایمان‌آوردندگانی همیشه نادر بوده‌اند و از آنان به عنوان «اهل‌الله» و «راسخون در علم» نام برده می‌شود؛ چراکه اینان از روی بصیرت و شناخت ایمان آورده‌اند و دارای ایمانی حقیقی هستند.

ملاصدرا نیز ایمان حقیقی را علم به خدا و صفات و افعال و ملک ملکوت او و نیز علم به قیامت، منازل و مقامات آن از قبیل، بعث، حشر، کتاب، میزان، حساب، بهشت و دوزخ می‌داند و معتقد است کسی که دارای چنین علمی باشد، هر آینه به او خیر کثیر و فضل بزرگی عطا شده است. او در این خصوص می‌گوید:

اصل همه خوشبختی‌ها و نیکی‌ها عبارت است از کسب حکمت حقیقی. مقصود ما از حکمت حقیقی، علم به خداوند تبارک و تعالی، صفات و افعال او و ملک و ملکوتش (عزّ شأنه) است و همچنین علم به روز رستاخیز و منازل و مقامات آخرت و این ایمان حقیقی است و خیر کثیر و فضل بزرگی محسوب می‌شود و کفر و گمراهی در مقابل چنین عملی قرار گرفته است، یعنی جهل و نادانی نسبت به این علوم و معارف. (۱۳۶۰: ۲)

۱. در آیه دوم سوره مجادله در مورد افرادی که ایمانشان از زبان گذشته و بر دل جاری شده می‌فرماید: «ایشان کسانی‌اند که ایمان در قلبشان نگاشته شده است.» آیه ۴۱ سوره مائده نیز در مورد منافقان می‌فرماید: «آنان کسانی‌اند که به زبان اظهار ایمان می‌کنند؛ ولی به دل ایمان نیاوردند و به راه کفر می‌شتابند.» (نیز رک: حجرات/ ۱۴)

پس در نزد ملاصدرا، علم و اعتقاد به خدا، فرشتگان، کتب، رسولان و روز قیامت، ایمان حقیقی محسوب می‌شود؛ ایمانی که به وسیله آن، کرامت و تقرب نزد خدا به دست می‌آید. (همان)

ملاصدرا همچنین زمانی که تعریف مؤمن را از زبان قرآن بیان می‌کند، می‌گوید: «خداوند، مؤمنان به خود، فرشتگان و کتب آسمانی‌اش را مؤمن می‌داند.» (همان: ۴) او در تعریف مؤمن، علم و ایمان را ذکر می‌کند؛ ولی به عمل اشاره‌ای نمی‌نماید و به این ترتیب می‌کوشد تا چنین القا کند که اصل و عمود ایمان، شناخت است و عمل، فرع بر آن به حساب می‌آید؛ چراکه خداوند در آیات زیادی از قرآن کریم، انسان را به اندیشیدن و تأمل در افعال و نیز تدبیر در آیات و آثارش فرا خوانده است.

بنابراین همان‌طور که صدرا بیان کرده است، می‌توان گفت ایمان علم به اصول ایمانی، یا علم به معارف است که شامل علم به خداوند، صفات و افعال او، کتب الاهی، رسولان و روز رستاخیز و همچنین تصدیق آنها می‌شود و تا موقعی که انسان به این اصول، معرفت پیدا نکرده است، نمی‌تواند ادعای ایمان کند. بر این اساس است که صدرا می‌گوید:

مؤمن کسی است که این اصول را بداند؛ دانستنی الهای کشفی و یا برهانی؛ چنانکه خداوند بدان اشاره کرده و می‌فرماید: پیغمبر به آنچه از طرف پروردگارش بر او فرود آمده، ایمان دارد و مؤمنان همگی به خدا، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران او ایمان دارند. (۱۳۶۲: ج: ۱۲۳)

او همچنین می‌گوید:

بدان که اصل تمامی صفات ملکی و برترین و والاترین آن صفات که خداگرایان و سپاه رحمانی (مؤمنان واقعی) پیرو آن هستند، عبارت است از نور علم، روح معرفت و برهان؛ اصل تمامی عادات و خوی‌های تباہ‌کننده و شیطانی که فرمانده و رئیس آن - که تمامی لشکریان و جنود شیطانی پیرو آن هستند - جهل و گمراهی است و آنان که

به هلاکت و گمراهی افتادند، جز به سبب تاریکی و جهل لشکریان آن نبود و جز به واسطه نور علم هیچ نیکبختی و سعادت‌مندی به سعادت نرسید. (همان: ۱۸۰)

بنابراین انسان فقط با شناخت به ایمان حقیقی دست می‌یابد. از این‌رو که شناخت صحیح و دقیق، انسان را وادار به پرهیزکاری و از بین بردن اخلاق ناپسند می‌کند و بدین وسیله، درهای عالم غیب به روی انسان گشوده می‌شود و قلبش جولانگاه حضور و عرصه ظهور فرشتگان می‌گردد و اگر دل از معرفت حقیقی خالی و تهی باشد و در عوض از جهل و بی‌خردی پر گردد، شخص از راه حق منحرف گشته، به دنبال آن، ابواب غیب به روی او بسته می‌شود. در نتیجه هوای نفس بر او غلبه می‌کند و چشم عقلش کور می‌گردد.

بر این اساس، در صورت انصراف از دنیای مذموم، خواهش‌ها، آمال و آرزوهای نفس و اقبال به ملکوت اعلا، به لطف خداوند، حجاب‌ها از بین می‌رود و سپس نور معرفت و ایمان حقیقی در دل‌ها می‌تابد و برای بندگی به درگاه قدس ربوبی و خالق یکتا و یگانه، مهیا و آماده می‌گردد تا حقایق ملکوت را ادراک نموده، به معارف حقیقی الهی آگاه گردد. پس از نظر ملاصدرا، ایمان تنها یک پذیرش ظاهری و اقرار به زبان نیست؛ بلکه ایمان حقیقی باید علاوه بر اقرار زبانی، با اعتقاد قلبی و نور معرفت و علم به خدا، صفات او، پیامبر، کتاب الهی و روز رستاخیز نیز لزوماً همراه باشد.

چگونگی حصول اجزای سه‌گانه ایمان و درجه‌بندی آنها

همان‌طور که پیش از این بیان شد، ایمان از سه امر انتظام یافته است که عبارتند از: معارف، احوال و اعمال.

ملاصدرا در مورد رتبه و اهمیت ترتیبی این سه امر معتقد است:

در نزد آنان که ادراکشان در سطح حسّ است، اعمال افضل از دو مورد دیگر است؛ اما صاحبان بصیرت و خرد که انوار معرفت را از معدن نبوت - نه از دهان‌های مردمان - گرفته‌اند، افضل و برتر از همه را علوم، سپس احوال و در مرتبه نهایی و پایانی، اعمال

می‌دانند. لوح نفس، همانند آینه است، اعمال، پاک کردن و صیقل دادن آن، احوال، پاکی آن و علوم، صورت‌های نقش‌بسته در آن است. (۱۳۶۷: ۲/۲۰۳؛ ۱۳۶۳ الف: ۱/۲۴۹)

اعمال به ذات خود خیری نداشته، تنها مشقت و رنج را با خود همراه دارند. احوال نیز فی‌نفسه، وجودی برایشان متصور نیست و چیزی که وجودی ندارد، فضیلتی هم ندارد. خیر و فضیلت برای وجود اتمّ و اشرف است که موجودات مقدس و صور مجرد از تغییر و زوال، مانند خداوند و فرشتگان او هستند. فایده اصلاح عمل، اصلاح قلب است و ثمرهٔ اصلاح قلب نیز آن است که جلال و عظمت خداوند در ذات، صفات و افعالش بر او آشکار می‌شود.

۲. متعلق ایمان

از بررسی و تحقیق در آرا و عقائد ملاصدرا چنین برمی‌آید که از نظر وی، ایمان دارای متعلقی به نام غیب است؛ بدین معنا که او تنها ایمان به «غیب» را ایمان می‌داند. (همان: ۲۵۱)

در توضیح مختصر دربارهٔ غیب باید بگوییم عالم به‌طور کلی از دو بعد یا دو جنبه تشکیل شده است:

یک. عالم مادی و جنبه محسوس؛

دو. عالم غیرمادی و جنبه معنوی و نامحسوس.

آن جنبه از هستی را که با حواس ظاهر و باطن باشد و متعلق خلق قرار گیرد، مادی و محسوس گویند که تعبیر دیگر آن، عالم شهادت است؛ چراکه حواس انسان به وجود چنین جهانی گواهی می‌دهد که قابل لمس و مشاهده است؛ اما بُعد دیگر هستی، عالم غیب است که از حواس مخفی است و در ورای این عالم قرار گرفته و آن عالم مجردات، ارواح و فرشتگان است.

از آیات قرآن نیز چنین استفاده می‌شود که این دو بعد هستی در عالم واقعیت دارند؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «قسم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید.»

(حاقه/ ۳۸ و ۳۹) این آیات، بیان‌کننده عالم شهادت (آنچه می‌بینید) و عالم غیب (آنچه نمی‌بینید) هستند.

اما همان‌طور که گفته شد، متعلق ایمان، عالم غیب است که مرز میان شخص مؤمن و غیرمؤمن را مشخص می‌کند و اگر غیب را از متعلق بودن ایمان حذف کنیم، چیزی نمی‌ماند تا به آن ایمان آورده شود. محسوسات و مشهودات از آن جهت که قابل حس و دیدن و لمس‌اند، قابل ایمان آوردن نیستند و از این‌رو دیگر احتیاجی به ایمان آوردن به آنها نیست؛ لذا صدرا می‌فرماید: «اصل در ایمان، شناخت و معرفت به خداوند و جنان است» که هر دو از عالم غیب می‌باشند، نه شهادت و قابل لمس و مشاهده نیز نیستند.

از دیدگاه ملاصدرا، عالم غیبت و علم غیب مختص خداوند است و هیچ‌کس فی‌ذاته به آن آگاه نیست؛ چراکه اولاً به غیب احاطه ندارند و ثانیاً موجودات در حیطه زمان و مکان محدودند؛ از این‌رو آنها بدون عنایت الهی نمی‌توانند از غیب آگاه باشند؛ اما این هرگز بدان معنا نیست که آنها (غیرخدا) به هیچ‌وجه از غیب مطلع نباشند و مانعی وجود ندارد که خداوند قسمتی از غیب خود را در اختیار غیر خود قرار دهد؛ چه رسول باشد و چه غیر رسول؛ اما مهم آن است که این غیب، غیب بالعرض است، نه غیب بالذات؛ چراکه علم بالذات به غیب قطعاً از آن خداست. همان‌طور که مالکیت اولاً و بالذات از آن خداوند است و ثانیاً و بالعرض به انسان تعلق می‌گیرد.

بنابراین روشن می‌شود که از نظر صدرا، انسان نیز می‌تواند از غیب اطلاع پیدا کند؛ ولی در این آگاهی و دستیابی به غیب، موانعی وجود دارد که اطلاع بر غیب را غیرممکن می‌سازد. چنانکه پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «اگر حضور شیطان‌ها در اطراف دل‌های فرزندان آدم نبود، هر آینه ملکوت را مشاهده می‌نمودند.»^۱ (همان: ۱۸۹)

۱. همان، ص ۱۸۹ و ۲۱۰.

از دیدگاه ملاصدرا، تنها راهی که برای انسان وجود دارد تا از غیب مطلع شود و به آن دست یابد، پرهیز از امور منع شده و تضرع به درگاه الاهی است تا شاید عنایت الاهی شامل حال او گردد و به واسطه سلوک، از مقام نفس گذشته، به خداوند تبارک و تعالی برسد. طی کردن راه‌های وصول، با دو امر میسر است: «ایمان» و «معرفت» که اگر این دو نباشند و تنها عقل فلسفی در بین باشد، هرگز انسان نمی‌تواند با پیمودن راه درست سیر و سلوک روحانی و با یاری خداوند به آن درجه برسد و از انوار عالم غیب بهره‌مند گردد؛ چنانکه صدرا می‌گوید:

فلاسفه و صاحبان عقل نظری، از ادراک امور جهان دیگر برکنار و معزول هستند و علمای ظاهر از اهل اسلام و اهل اجتهاد هم تصدیق و قبول اجمالی (بدون تدبّر و تفصیل) نموده و به تمام آنچه در شرع وارد شده و شارع از آن خبر داده است، اقرار می‌کنند. ایمان آنان به جهان دیگر، همان ایمان به غیب نیست؛ بلکه مانند ایمان کور مادرزاد به رنگ‌هاست. (۱۳۶۲ج: ۵۵)

۳. ایمان، علم و عمل

صدرا در شرح خود بر *اصول کافی* به بیان ایمان و حقیقت آن پرداخته، در ذیل کلام نورانی امام صادق (ص) که فرموده‌اند: «ایمان اجزایی به هم پیوسته دارد» چنین بیان می‌دارد:

در بیان امام، دو معنا محتمل است؛ چراکه مقصود از ایمان، یا همان معرفت و به دست آوردن شناخت و علم به خداوند، کتاب‌ها، رسولان او و روز رستاخیز است و یا مجموع علم و عمل و معرفت و عبادات. پس معنای آن بر دو وجه اول چنین است که هر مرتبه‌ای از مراتب ایمان، در قوه و کمال به واسطه مرتبه دیگری که پیش از آن است - و در قوه و کمال پایین‌تر از آن مرتبه است - به سبب عمل بدان حاصل می‌آید. سپس این مرتبه نیز به وسیله عمل به مرتبه

دیگری بعد از آن، که برتر و کامل‌تر از دو مرتبهٔ اولی است، منتهی می‌گردد و همین‌گونه است تا به نهایتی می‌رسد که بعد از آن، مرتبه و غایتی نیست. بر وجه دوم، معنای حدیث چنین می‌شود: هر یک از دو بخش علمی و عملی ایمان از دیگری حاصل می‌آید. پس علمش از عملش و عملش از علمش حاصل می‌شود و توفیق به دست خداست... (۱۳۶۷: ۲ / ۲۰۴)

در دیدگاه صدرا، اجزای ایمان - چنانکه قبلاً بیان شد - عبارتند از: معارف، احوال و اعمال. وی در جای دیگر شرح اصول کافی، در تأیید این کلام و در مورد ارتباط این اجزا با یکدیگر می‌گوید:

ایمان و هر مقامی از مقامات آن مانند صبر و شکر و توکل و غیر اینها، از معارف، احوال و اعمال انتظام می‌یابد. پس هر معرفتی، حالی و هر حالی عملی باقی می‌گذارد و نتیجه می‌دهد. عکس این ترتیب هم درست است؛ یعنی هر عملی به اثر و یا حالی و صفایی در نفس منتهی شده، به معرفتی دیگر در آن منتهی می‌شود. پس هر یک از این امور سه‌گانه هم اول‌اند و هم آخر. لذا بر نفس خود تقدّم دارند؛ ولی نه به صورت دور محال؛ زیرا آن چیزی که در اوّل است، غیر از چیزی است که از جهت عدد در آخر است و کیفیت تقدم و تأخر و علت و معلول بودن در یکی از دو ترتیب، غیر آن چیزی است که در عکس آن است؛ زیرا تقدم معرفت و شناخت بر حال و واسطه بودن آن بر عمل، تقدم بالذات و بالطبع (علت بودن) است، مانند تقدّم فاعل بر فعل خود و تقدم عمل بر حال و واسطه بودن آن بر معرفت و شناخت، تقدّم بالذات دارد، مانند تقدم قابل و استعدادش بر مقبول حادث پس از او. (همان: ۲۰۳)

صدرا در اینجا، هم عمل را داخل در ایمان می‌داند و هم علم را. او در مورد مدخلیت علم در مقوله ایمان، نظر خود را چنین بیان می‌دارد: «ایمان عبارت است

از علم به خدا، فرشتگان، کتابها، رسولان او و روز رستاخیز» (همان: ۴۶) و در زمینه نقش عمل در ایمان نیز معتقد است: «ایمان جز به واسطه عمل به ارکان کامل نمی‌شود و عمل به ارکان نیز جز به نیت دل ارزش ندارد.» (همان: ۳۸۲)

پیش از این گفته شد که ملاصدرا ایمان حقیقی را نوری می‌داند که بر دل بنده می‌تابد تا وجود او به جوهری مجرد بدل گردد. او در جای دیگری از کتابش در همین باره که ایمان حقیقی نوری از طرف خداوند است که بر نفس انسان می‌تابد، اظهار می‌دارد:

آن ایمان حقیقی که علم تام و تعین کامل به خدا، کلمات، آیات، فرشتگان، کتابها، رسولان او و رستاخیز است، نوری تابنده از جانب خداوند بر نفس انسانی است که به وسیله این نور، جوهری قدسی و روحی امری و انسانی ربانی و فرشته‌ای عقلی - پس از آنکه حیوانی بشری و طبیعی بود - می‌گردد و این نور همان نور نبوت در پیغمبر (ص) و نور الهام و ولایت در ولی است. (همان: ۵۶۷)

آن نوری که ایمان از آن متشکل است، اسم‌های گوناگونی دارد؛ ولی در واقع یک چیز است. می‌توان گفت به حسب هر صفتی به اسمی نامیده می‌شود و در حقیقت اسمها فراوان و مسما از جهت ذات و وجود یکی است. صدرا در این خصوص می‌گوید: «ایمان نوری قلبی است که از جانب خداوند افاضه و تابیده می‌شود و به نام‌های گوناگونی، مانند هدی، حکمت، بصیرت، ولایت، فضل، نور و غیر اینها خوانده می‌شود.» (همان: ۵۷)

از آنچه درباره ایمان گفته شد، این نکته را نیز می‌توان دریافت که ملاصدرا برای اعتراف زبانی (اقرار به زبان) مدخلیتی در حقیقت ایمان قائل نیست؛ چه اینکه در این باره می‌گوید:

اعتراف و اقرار زبانی در حقیقت ایمان داخل نیست؛ ولی در شرع از دو جهت

واجب است: نخست نزد امام و اهل اسلام تا آنکه احکام مسلمانان بر او جاری شود. دوم از جهت وجوب نماز که مشتمل بر ذکر خدا و بعضی از اسم‌های نیکوی اوست. (همان: ۳ / ۷۳)

در عین حال وی معتقد است اسلام، با اعتراف ظاهری و اقرار زبانی محقق می‌گردد؛ ولی اسلام با ایمان فاصله‌های بسیاری دارد. از این رو در رساله سه اصل به این فاصله اشاره می‌کند:

میان اسلام زبانی و ایمان قلبی، تفاوت از زمین تا آسمان است. آنکه با لفظ به ارکان دین اقرار کند، مؤمن نیست؛ اگرچه در ظاهر، احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود. مؤمن حقیقی کسی است که عارف به خدا، ملائکه، کتاب‌های خدا، رسولان خدا و روز آخرت باشد و این ایمان، عطایی نوری است که خداوند تبارک و تعالی از خود بر دل مؤمن می‌افکند که هر یک از نورهای عالم غیب را به وسیله آن نور ادراک کند. (۱۳۴۰: ۹۱)

علت اینکه صدرا تا این اندازه میان اسلام و ایمان تفاوت قائل می‌شود، این است که محل ایمان را دل می‌داند، نه زبان و این آیه قرآنی را بر دیدگاه خود شاهد می‌آورد که خداوند در قرآن کریم فرموده است: «اعراب گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم؛ چه اینکه ایمان هنوز در قلب‌های شما داخل نشده است.» (حجرات/ ۱۴)

بنابراین باید گفت صدرا اعتراف و اقرار به زبان را تنها شرط تحقق و ثبوت ایمان ظاهری، یعنی اسلام می‌داند، نه تحقق و ثبوت ایمان واقعی و حقیقی.

۴. انواع ایمان

ایمان را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: کشفی و تقلیدی.

ایمان کشفی، ایمانی یقینی است که یا از طریق برهان و استدلال و یا از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود؛ اما ایمان تقلیدی، همان ایمان عوام‌التاس است که به صورت موروثی و تقلیدی از پدران و گذشتگان خود به دست آورده‌اند. ملاصدرا نیز در تقسیم ایمان، این دو نوع را متذکر می‌شود که «ایمان یا تقلیدی و شنیدنی است، یا کشفی و قلبی.» (۱۳۶۷: ۱/ ۲۰۳) او در شرح این دو نوع از ایمان می‌گوید ایمان تقلیدی و شنیدنی همان ایمان عوام‌التاس است که آنچه می‌شنوند، تصدیق می‌کنند؛ بدون آنکه در آن تدبر و اندیشه نمایند. ایمان تقلیدی آن نوع ایمانی است که انسان اعتقادات خویش را از راه تقلید و یا شنیدن از گذشتگان و یا علمای ظاهر به دست آورد و انسان بدین وسیله از حیوانات متمایز می‌گردد و اموال و خون او در دنیا محفوظ می‌ماند. کسی که ایمانش تقلیدی است، اگر دارای عمل صالح باشد، جزء اصحاب یمین است در آخرت به مقدار عمل و پاکی قلبش از غلّ و غش و کینه و عداوت، مأجور است؛ اما اشکال مهمی که این ایمان دارد، آن است که هر مقدار محکم هم باشد، به اندک شبهه‌ای از بین می‌رود، چون صاحب آن از روی علم، ایمان نیاوده است؛ پس در آن استوار نمی‌ماند و ایمانش نفعی برای او ندارد.

چنانکه امام صادق(ع) در تعلیمی بزرگ می‌فرمایند: «هر کس از روی علم و آگاهی (ایمان کشفی) داخل ایمان شود و در آن ثابت قدم و استوار بماند، ایمانش او را سود بخشد و هر کس بدون علم داخل ایمان شود، همان‌طور که داخل شده خارج می‌شود.» (همان: ۲۰۵) نیز مؤمنی که ایمانش تقلیدی است، اگر در هنگام مرگ بر ایمانش باقی بماند، درجه او پایین‌ترین درجه مقربان است و این حال کسی است که از گناهان کبیره دوری جسته، تمامی واجبات یعنی اعمال پنج‌گانه دیانت (نماز، روزه، زکات، حج و جهاد) را انجام دهد؛ اما کسی که گناه کبیره انجام می‌دهد و بعضی از ارکان اسلام را رها می‌کند و به آنها عمل نمی‌نماید، اگر پیش از مرگ توبه کند و درستکار شود، به کسانی که گناهان کبیره انجام نداده‌اند، ملحق می‌گردد؛ چراکه

توبه‌کننده از گناه، همانند کسی است که گناه نکرده است؛ ولی اگر توبه نکند، در هنگام مرگ با مشکل مواجه می‌شود؛ چون ممکن است بر اثر اصرار بر گناه، مرگ او علت زایل شدن ایمانش باشد و به سرانجام بد دچار شود؛ چون اگر ایمان تقلیدی باشد با کوچک‌ترین شک و تردید و خیالی، پذیرای تباهی و نابودی است. صدرا عاقبت بد و سرانجام دردناک ایمان تقلیدی را چنین شرح داده است:

بدی عاقبت کار و سرانجام شک و انکار و کینه و شقاوت، به دو گونه قابل تصور است و علتش نیز دو چیز است: یکی تصور اینکه با پرهیزکاری و زهد کامل است؛ مانند زاهد بدعت‌گذار؛ چون عاقبت کار او یقیناً خطرناک است. اگر در ذات، صفات و افعال الهی برعکس آنچه هست، اعتقاد داشته باشد، یا به رأی خود یا قیاس فاسد و یا آنکه به واسطه تقلید کسب کرده باشد، چه بسا هنگام سکر مرگ، بطلان آنچه بدان معتقد بود، کشف شود؛ درحالی که به عقیده خود اعتماد و یقین داشته و در اعتقاد خود محکم و پابرجا بوده باشد.

لذا آشکار شدن بطلان بعضی از اعتقادات او، علتی برای بطلان اعتماد او به دیگر اعتقاداتش نسبت به خداوند، رسول او و ائمه (ع) می‌گردد و اگر روحش در آن حال خطرناک و خطور این حالات وحشتناک از کالبدش رها شود، پایان کارش به بدی گراییده و روحش از دنیا با حالت شک و تردید خارج گردیده است.

دوم، کسی که هنگام مرگ، دوستی چیزی از امور دنیا یا آرزو و خواهش‌های دنیایی بر قلبش چیره شده و شیفته آن شده باشد. در آن وقت، فرصت پرداختن به چیز دیگری برایش نمانده و اگر در آن هنگام و در حالتی که قلبش مستغرق در آن میل و خواست است، روحش گرفته شود، سرش به سوی دنیا واژگون می‌شود و هرگاه که رو از جانب خدا برگشت، حجاب به وجود می‌آید و شایسته شکنجه است؛ چون آتش افروخته الهی جز محجوبان از حق را فرا نمی‌گیرد. (همان: ۱ / ۲۰۴)

از بیان فوق نتیجه گرفته می‌شود هر کس ایمانش تقلیدی باشد، در وضع نامطلوبی قرار خواهد داشت و چون بعد از مرگ، امکان اکتساب صفت دیگری که مقابل دنیادوستی باشد، وجود ندارد، کار او بسیار خطیر است. او نمی‌تواند اعمالی را که موجب تصرف و تسلط بر دل‌هاست، انجام دهد؛ زیرا مرگ این واسطه را از میان برده است.

اما نوع دوم، ایمان کشفی - قلبی است؛ ایمانی که به‌واسطهٔ انشراح سینه به نور الاهی - که بخشش اوست - حاصل می‌شود. (همان: ۲۰۵) این ایمان مهم‌تر و بالاتر از ایمان تقلیدی است. ملاصدرا معتقد است ایمان کشفی - قلبی دارای آثاری می‌باشد:

به‌واسطه این نوع، نور وجود حق و صفات و افعال او همان‌گونه که هست، برای صاحبان این ایمان آشکار می‌شود و روشن می‌گردد که همه چیز از جانب خداوند بوده و بازگشت و سیر همه به سوی اوست. این گروه از مؤمنان، ساکنان در فردوس بوده، در نهایت قرب و همنشینی با فرشتگان بلندمرتبه، از علین هستند. (همان)

با توجه به آنچه ملاصدرا در مورد ایمان کشفی بیان نموده است، می‌توان دریافت که حصول چنین ایمانی مشروط به تحقق دو امر است: یک. انشراح و سعهٔ صدر که به‌واسطه بصیرت و تفکرات روشن و عقلی (معرفت) به دست می‌آید. این معنا با طهارت نفس از ناپاکی‌ها و رذائل نفسانی، تقلیدهای جاهلانه و اقبال به ایمان همراه با علم و یقین قابل حصول است. (۱۳۶۲: ج: ۴۶) دو. نورانیت دل به سبب نور الاهی که در اثر تصفیهٔ دل از وسوسه‌های شیطانی و هر آنچه غیر خداست، ایجاد می‌شود. (همان)

بنابراین نظر ملاصدرا در باب ایمان تقلیدی و کشفی را چنین می‌توان بیان کرد: کسی که ایمانش را با بینش و آگاهی و بصیرت و همچنین با قوه استنباط از کتاب

و سنت به دست آورده است، در ایمانش استوار می‌ماند؛ اما کسی که ایمان خود را از طریق تقلید و شنیدن لفظ و بدون آموختن فرا گرفته باشد، ایمانش پایدار نخواهد ماند. بنابراین ایمانی از نظر ملاصدرا مورد تأیید است که کشفی باشد، نه تقلیدی؛ چنانکه می‌گوید:

انسان تصدیق‌کننده نیست، مگر اینکه بدون شک و شبهه به آنچه تصدیق نموده است، دانا باشد. چون تصدیق دارای مراتبی است که پایین‌تر آنها تقلید است؛ مانند ایمان تقلیدی که همان ایمانِ عوامِ مردم است، چون به آنچه می‌شنوند، بدون دلیل ایمان می‌آورند و آن را می‌پذیرند. (۱۳۶۷: ۲۰۲)

ملاصدرا در خصوص این نوع تصدیق، معتقد است که چون از روی بصیرت و یقین نیست، بر آن اثری مترتب نخواهد بود و بالاترین تصدیق آن است که به واسطه بصیرت و بینش قلبی و برهان عقلی باشد که او این مرتبه را همان ایمان کشفی و تصدیق حقیقی می‌داند.

۵. مراتب و درجات ایمان

سؤالی که در این مورد مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان گفت ایمان ذومراتب است؟ دیدگاه غالب آن است که ایمان درجات متعددی دارد؛ زیرا وقتی انسان به چیزی عقیده پیدا می‌کند، فقط آثار آن اعتقاد بر او مترتب می‌شود؛ اما زمانی که این عقیده شدت می‌یابد، به بعضی لوازم آن نیز پای‌بند می‌شود و گاهی از این هم شدیدتر می‌شود و به تمام لوازم آن معتقد می‌گردد. طبق این تعبیر، مؤمنان هم دارای طبقاتی هستند.

دلیل وجود مراتب ایمان را باید در قابلیت شدت و ضعف آن جستجو کرد که امری حقیقی و واقعی است؛ چون ایمان، علم به چیزی با التزام به مقتضای آن است، به طوری که آثار آن علم در عمل ظاهر شود. از آنجا که علم و التزام، هر دو از

اموری هستند که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می‌پذیرند، ایمان که از آن دو تشکیل شده است نیز چنین خواهد بود؛ پس اختلاف مراتب و تفاوت درجات ایمان از ضروریاتی است که نباید در آن شک کرد و این حقیقتی است که اکثر عالمان دین، آن را تصدیق کرده‌اند. از این‌رو می‌توان گفت انسان به لحاظ دارا بودن ذهن، روح و سایر قوا، محل عروض درجات ایمان و در مَطَّان درجات گوناگون آن است؛ البته با توجه به اینکه کدام بخش از وجود انسان، تحت تأثیر ایمان واقع شود، درجه ایمان کاملاً متفاوت خواهد بود.

با این توصیف، ایمان دارای حالات، درجات و منازل است که برخی در آن کامل و برخی دیگر ناقص هستند و از این‌رو امکان کاهش و افزایش در آن وجود دارد؛ چون ایمان برای قلب و هر یک از اعضای بدن، عملی را ایجاب می‌کند؛ مثلاً وظیفه قلب در برابر ایمان، اقرار، شناخت، معرفت، دلبستگی، خشنودی و تسلیم در برابر خدای یکتاست؛ خدایی که یاور و فرزند، پدر و مادر، و برادری و خواهری ندارد و نیز پذیرش این معنا که حضرت محمد(ص) بنده و فرستاده خداوند است. پس آنچه به عهدهٔ عقل است، اقرار و شناخت یا همان رأس ایمان است.

چیزی که خداوند قادر و متعال آن را بر زبان واجب نموده، این است که آنچه قلب آن را پذیرفته به گفتار درآورد تا آنها به وسیله الفاظ بیان شوند. تکلیف اعضای دیگری مانند گوش، عدم استماع حرام الاهی و هر موضوع مغضوب خداوند است. (اسماعیلی یزدی، ۱۴۱۷: ۱/۱۵۳)

از امام صادق(ع) روایت شده است که:

خداوند ایمان را به هفت دسته تقسیم کرده است که عبارتند از: نیکی، راستی، یقین، خشنودی، وفا، علم و بردباری و آنها را در میان مردم پخش کرده است. هر کس همه قسمت‌ها را دارا باشد، در ایمان کامل است؛ اما برخی از مردم، واجد یک قسمت هستند؛ عده‌ای دو قسمت، ... (همان: ۱۵۶)

بنابراین ایمان، شدت و ضعف و کمال و نقص می‌پذیرد؛ یعنی در آغاز اکتساب، ضعیف و ناقص است. سپس با انجام اعمال نیک و اندیشه‌های پاک به تدریج شدت یافته، رو به درجات کمال می‌رود و به تعبیر ملاصدرا، به جایی می‌رسد که علم «عین» می‌شود (۱۳۶۷: ۱۳/۳) و ایمان «عیان» و معرفت و شناخت، تبدیل به «مشاهده» می‌گردد و از همین جاست که گفته‌اند: معرفت و شناخت، بذر و دانه مشاهده است.

ملاصدرا برای ایمان مراتبی نیز ذکر می‌کند؛ مرتبه اول ایمان آن است که انسان با زبانش مؤمن باشد؛ ولی قلبش از این ایمان، غافل یا منکر آن باشد، مانند منافقان. مرتبه دوم آن است که آنچه را با زبان اعتراف کرده است، تصدیق کند؛ ولی هنوز به مرتبه یقین نرسیده باشد. مرتبه سوم آن است که مراتب ایمانی را شناخته، آنها را تصدیق نماید؛ چه تصدیق عرفانی و کشفی و چه برهانی و علمی. این مرتبه به واسطه نوری که خداوند در قلب بندگانش وارد می‌کند، حاصل می‌شود. این همان ایمان حقیقی است که رسول خدا از حارث انصاری حقیقت آن را پرسید و حارث حقیقت آن را برای حضرت شرح داد.

آخرین رتبه آن است که انسان در نور حضرت احدیت چنان مستغرق شده باشد که فقط «واحد قهار» را ببیند و به زبان و ایمان خود بگوید: «لَمِنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ» سپس با زبان توحید و عرفان پاسخ دهد: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». اما این مقام و مرتبه در این دنیا برای کسی حاصل نمی‌شود مگر عرفا و اولیای کامل که سلطان آخرت بر باطنشان حکومت می‌کنند. (۱۳۶۳ الف: ۲۵۵)

با این بیان از مراتب ایمان، واضح می‌گردد که نفوذ ایمان از طریق زبان است؛ اما تا اعماق وجود تداوم دارد؛ به طوری که شخص حتی خود و هستی را نیز نمی‌بیند. همچنین صدرا ایمان را نوری می‌داند که نفس در پرتو آن از «قوه» به «فعل» می‌رسد و این مطلب بیان‌کننده مراتب ایمان است.

آیات قرآنی دلالت می‌کند که ایمان نوری عقلانی است که نفس در پرتو آن از

قوه و نقص به فعل و کمال می‌رسد و از دنیای اجسام و تاریکی‌ها، به دنیای ارواح و نور ارتقا می‌یابد و آماده لقاءالله می‌شود. (۱۳۶۰: ۲۸)

ملاصدرا پس از بیان مراتب ایمان - از یک جهت - مشخصات صاحب هر مرتبه را این‌گونه ذکر می‌کند: «آن که با زبان اظهار اسلام می‌نماید، مؤمن است و اثر آن صرفاً این است که خون و اموالش محفوظ است و فرزندانش محکوم به اسلام‌اند.» صاحب مرتبه دوم، به حسب مفهوم شهادت به خدا و رسول او، اعتقاد قلبی دارد و تکذیب درونی ندارد؛ اما از انشراح صدر و قلب به نور معرفت محروم و دیدگان او از مشاهده ملکوت ناتوان است. ثمره این نوع ایمان آن است که بعضی از اعمال صالح را انجام می‌دهد و امانت‌ها را ادا می‌نماید. این اعمال مقدمه اصلاح قلب، پاکی آن و معرفت کامل است که به ایمان حقیقی منجر شود.

کسی که مرتبه سوم ایمان را داراست، به حقائق امور ایمانی بصیرت و بینایی قلبی دارد و آنها را عقلاً مشاهده می‌کند و اسرار ملکوت و خفایای عالم غیب و جبروت بر او آشکار می‌شود.

در دید مؤمنی که واجد مرتبه چهارم ایمانی است، غیر از «واحد قهار» که مبدأ غایت و اول و آخر و ظاهر و باطن همه اشیاست، چیز دیگری حضور ندارد. همان که همه امور به او باز می‌گردد و سیر سائران و سفر مسافران به او ختم می‌شود. این مرتبه، غایت قصوای ایمان است که حدّ و منتهایی برای آن متصور نیست. (۱۳۶۳ الف: ۲۵۵ و ۲۵۷)

وی در یک بیان دل‌انگیز از غزالی، مراتب ایمان و توحید را به دو بخش «پوست» گردو و «مغز و روغن» آن تشبیه کرده است. مرتبه اول ایمان مانند پوست اول گردو و مرتبه دوم، پوست زیرین گردو است. مرتبه سوم به مغز و چهارمین مرتبه نیز به روغنی که از آن مغز استخراج می‌شود، تشبیه می‌گردد؛ اما پوست اولی، خیری در آن نیست، تلخ است و دارای چهره زشت. اگر هیزم شود،

دود بسیار دارد و اگر در خانه بماند، مکانی را تنگ می‌کند. توحید و ایمان زبانی نیز بی‌بهره، پرضرر و باطنش نکوهیده است و تنها فایده‌اش آن است که تا هست، پوست زیرین را محافظت کند.

پوست دوم و زیرین گردو به همراه اولی، مغز را از فساد و آلودگی حفظ می‌کند. ایمان اعتقادی هم فوائد زیادی دارد؛ ولی تا «کشف» فاصله فراوان دارد. مغز گردو فی‌نفسه بهره دارد و آن مرتبه سوم است که ایمان کشفی و مقام مقربان است. اگرچه اشیای فراوانی را مشاهده می‌کند، آنها را صادر از واحد قهار می‌بیند.

اما مغز گردو که نهایت فایده و ثمره را دارد، همانند موحدی است که در شهودش، غیر از واحد حقیقی نمی‌بیند و عالم وجود را نه از آن جهت که کثیر است، بلکه از آن جهت که «واحد» است، می‌یابد. (۱۳۶۷: ۳ / ۱۱۰؛ ۱۳۶۳ الف: ۲۵۷)

پس ملاحظه می‌شود که در اثر ایمان و توحید - منوط به اینکه تا کجا نفوذ کرده باشد - افراد درجه‌های مختلفی را کسب می‌کنند. در تأیید این گفتار می‌توان آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله...» (نساء / ۱۳۶) را شاهد گرفت که مقصود از «آمنوا» ایمان ظاهری و صوری است که در دنیای مادی، محسوس و فانی کاربرد دارد و مراد از «آمنوا» ایمان باطنی و معنوی است که در آخرت سودمند خواهد افتاد و ره‌توشه‌ای برای مؤمنان خواهد بود. تنها این ایمان است که انسان حیوانی را به یک انسان معنوی و حقیقی و عقلی تبدیل می‌نماید و او را موجودی اخروی و ملکوتی کرده، از عذاب دوزخ و تبدل جلود که در آن رخ می‌دهد، می‌رهاند و همچنین این ایمان است که در زبان شرع و عقل، نام‌های گوناگون متعددی دارد؛ گاهی آن را «نور» می‌خوانند؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور / ۴۰) و همچنین آیه «یسعی نورهم بین أیدیهم و بایمانهم» (حدید / ۱۲) زمانی دیگر از آن به «حکمت» تعبیر می‌کنند؛ چنانکه در

قرآن کریم آمده است: «و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً.» (بقره/ ۲۹۹)

صدرا از جهت دیگری - غیر از جهاتی که پیش از این گفته شد - نیز مراتبی برای ایمان برمی‌شمارد و می‌گوید: «ایمان سه درجه دارد: مرتبه عوام، مرتبه خواص که مرتبه محبتان است و مرتبه اخص که درجه محبوبان است.» (همان: ۳۲)

او در ادامه متذکر می‌شود برای هر یک از مراتب سه‌گانه، علم و عملی وجود دارد. مرتبه عوام از جهت علم آن است که به آنچه پیامبر(ص) آورده، تسلیم شوند و با آرامش قلبی ایمان بیاورند، مانند ایمان به غیب و از حیث عمل نیز آن‌چنان است که نیکی‌ها را انجام دهند و از بدی‌ها و گناهان برای کسب پاداش و نجات از عذاب دوری کنند؛ اما مرتبه خواص از نظر علم چنین است که به خدا و فرشتگان و کتب و رسولان و فرستادگان و اولیای الهی و نیز به بعث بعد از مرگ و بهشت و دوزخ و به قدر ایمان آورده و با براهین روشنِ قدسی و مبادی و اصول الهی این معارف ایمانی را بشناسد.

رتبه خواص از جهت عمل آن است که هرگاه خداوند بر بنده‌ای به صفتی از صفات خود تجلی نماید، همه اجزای وجود او در برابر آن تجلی، خاضع می‌شود و قوا و مشاعرش از وی پیروی می‌کنند و همچنین به تمام اجزای وجود ایمان می‌آورد، بعد از آنکه قلبش به غیب ایمان آورده بود.

مرتبه اخص از حیث علم و عمل نیز برداشته شدن حجاب‌های انانیت به سبب تجلی حق به صفات مجد و بزرگی و پاکی است.

پس ایمان در مرتبه نخستین خود «غیبی»، در مرتبه دوم «عینی» و در مرتبه سوم خود «عیانی» است و این حال پیامبر اسلام(ص) در شب معراج بود که چون به سدره‌المنتهی رسید، هنوز در مرتبه مکان و کجایی قرار داشت؛ ولی چون جذب و کشش عنایت الهی او را از «این» (کجایی) به «عین» (شهود) کشانید، همه وجود او به خدا مؤمن گشته، ایمانی عیانی آورد.

نتیجه

از دیدگاه ملاصدرا، ایمان به باور و اعتقاد صرف کامل نمی‌شود؛ بلکه باید بر زبان جاری شود و در عمل بروز پیدا کند. به عبارت دیگر، هنگامی ایمان محقق می‌شود که شخصی به آنچه بدان اعتقاد دارد، پای‌بند باشد و لوازم باور خود را در مرحله عمل نشان دهد. اینجاست که انسان به سمت پرهیزکاری و اخلاق پسندیده روی می‌آورد و به تدریج خود را به مقام قرب الاهی می‌رساند. به اعتقاد ملاصدرا، ایمان به اموری چون عالم غیب، فرشتگان، رسولان، قیامت و... تعلق می‌یابد. ایمان از نظر ایشان، امری ذومراتب و دارای تشکیک است و نسبت به خود مؤمنان، شدت و ضعف می‌پذیرد.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۷۸، *غررالحکم و دررالکلم* (مجموعه کلمات قصار حضرت علی(ع))، مترجم محمدعلی انصاری، قم، دارالکتاب.
۳. ابن‌منظور، محمد، ۱۴۰۸، *لسان‌العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. ابی‌یعلی موصولی، احمد بن علی، بی‌تا، *مسند ابی‌یعلی موصولی*، بیروت، دار المأمون للتراث.
۵. اسماعیلی یزدی، عباس، ۱۴۱۷، *ینابیع‌الحکمة*، قم، مولود کعبه.
۶. اشعری، ابی‌الحسن علی بن اسماعیل، ۱۴۰۰، *مقالات الاسلامیین*، تصحیح‌ه، هلموت رتیز، دار النشر فرانز شتاینر.
۷. ایزوتسو، نوشی‌هیکو، ۱۳۷۸، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، تهران، سروش.
۸. رامپوری، غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین، ۱۳۶۳، *غیاث‌اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.

۹. زبیدی، سید محمد، ۱۳۰۶، *تاج العروس*، ۱۰ جلد، مصر.
۱۰. سجادی، سیدجعفر، ۱۳۷۵، *فرهنگ علوم فلسفی و کلامی*، تهران، امیرکبیر.
۱۱. _____، ۱۳۷۰، *فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی*، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۲. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، ۱۹۶۷، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید کیلانی، قم، مطبعه مصطفی البابی.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۶۰، *اسرار الآیات*، به تصحیح محمد خواجهوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۴. _____، ۱۹۸۱، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، ۹ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. _____، ۱۳۶۲ الف، *المبدأ والمعاد*، مترجم احمدبن الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۶. _____، ۱۳۶۳ الف، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
۱۷. _____، ۱۳۶۲ ب، *تفسیر آیه مبارکه نور*، با ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران، مولی.
۱۸. _____، ۱۳۶۳ ب، *تفسیر سوره جمعه*، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران، مولی.
۱۹. _____، ۱۳۶۳ ج، *تفسیر سوره واقعه*، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران، مولی.
۲۰. _____، *رسائل فلسفی*، با تعلیق و تصحیح و مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۱. _____، ۱۳۴۰، *رسالة سه اصل*، مصحح حسین نصر، تهران، مولی.
۲۲. _____، ۱۳۶۷، *شرح اصول الکافی*، ۳ جلد، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۳. _____، ۱۳۹۱، شرح اصول الکافی، افسست از روی چاپ سنگی، تهران، مکتبه
المحمودی.
۲۴. _____، ۱۳۱۳، شرح هدایه اثیری، تهران، چاپ سنگی.
۲۵. _____، ۱۳۷۱، الشواهد الربوبیه، ترجمه عبدالله نوارنی، تهران، سروش.
۲۶. _____، ۱۳۷۵، مجموع رسائل فلسفی، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران،
حکمت.
۲۷. _____، ۱۳۶۲ج، مفاتیح الغیب، صحه و قدم له محمد خواجهوی، تهران، مؤسسه
مطالعات و تحقیقات نشر دانشگاهی.
۲۸. صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالله الکریم، ۱۳۷۷، منتهی الأرب، تهران، چاپ اسلامی.
۲۹. طریحی، فخرالدین، بی تا، مجمع البحرین، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۳۰. فیضی، کریم، ۱۳۸۰، عرفان شیعی، قم، شکوفه.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر
نشر فرهنگ اسلامی.
۳۲. گروه مؤلفان، ۱۳۷۲، دائرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجواد،
کامران فانی و بهاء الدین خرمشاهی، تهران، نشر سعید محبی.
۳۳. لاهیجی، شمس الدین محمد، ۱۳۷۱، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، زوار.
۳۴. معلوف، لویس، ۱۹۵۶، المنجد، بیروت، المطبعة الکاتولیکیه.
۳۵. نمازی شاهرودی، علی، ۱۴۱۹، مستدرک سفینه البحار، ۱۰ جلد، تحقیق و تصحیح
حسن بن علی نمازی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.